

یادداشت

درس‌هایی از سنگاپور برای ما

مدیریت بحران از طریق حکمرانی مجازی



سهیل قدیری

از بی‌ثباتی فیزیکی تا تاب‌آوری دیجیتال در عصر حاضر، جوامع با چالش‌های بی‌سابقه‌ای (شاید) روبه‌رو هستند؛ از بلایای طبیعی و همه‌گیری‌ها (پاندمی) تا نوسانات اقتصادی و تهدیدهای سایبری، اگرچه سایه جنگ‌های میدانی و تسلیحاتی همواره از دیرباز بر سر کشورها و دولت‌ها بوده است. در چنین شرایطی زیرساخت‌های متمرکز حکمرانی به‌عنوان نقاط آسیب‌پذیر اصلی شناخته می‌شوند. وابستگی به فرایندهای سنتی و فیزیکی نه‌تنها سرعت واکنش را کاهش می‌دهد، بلکه در زمان بحران، منجر به فلج‌شدن سیستم مدیریتی و کاهش اعتماد عمومی می‌شود. ما در این نوشته به دنبال آن هستیم تا استراتژی «حکمرانی مجازی» را به‌عنوان راهکاری بنیادین در راستای تحقق بالشتک‌های ضربه‌گیر در زیرساخت‌های مدیریتی معرفی کنیم. بررسی الگوی موفق سنگاپور نشان خواهد داد که چگونه می‌توان از فناوری‌های دیجیتال برای تقویت تاب‌آوری ملی و ارتقای کارایی حکمرانی استفاده کرد.

تحلیل وضعیت: نقاط آسیب‌پذیر حکمرانی متمرکز سنتی که بر حضور فیزیکی، بایگانی کاغذی و فرایندهای کند اداری استوار شده، در برابر شوک‌های ناگهانی شکننده است.

سه ضعف کلیدی این مدل‌ها عبارت‌اند از:

کندی در تصمیم‌گیری: در زمان بحران، داده‌ها به‌کندی منتقل می‌شوند و فرایندهای تصمیم‌گیری به دلیل وابستگی به کاغذ و جلسات فیزیکی به تأخیر می‌افتند.

تمرکز ریسک: تجمع نیروی کار و اطلاعات حیاتی در یک مکان فیزیکی، سیستم را در برابر حملات فیزیکی یا سایبری آسیب‌پذیر می‌سازد.

عدم شفافیت و اعتماد: فرایندهای پیچیده و غیرشفاف زمینه را برای فساد فراهم کرده و در زمان بحران باعث بی‌اعتمادی مردم به عملکرد سیستم می‌شود.

راهکار: الگوی حکمرانی مجازی به‌مثابه بالشتک ضربه‌گیر (Impact-Buff-fer)، حکمرانی مجازی فرایند استفاده از فناوری‌های دیجیتال برای تبدیل سیستم مدیریتی متمرکز به یک شبکه توزیع‌شده و تاب‌آور است.

این رویکرد سه بالشتک اصلی برای مدیریت بحران ایجاد می‌کند: **بالشتک سرعت و واکنش:** با انتقال فرایندهای حیاتی به پلتفرم‌های دیجیتال، امکان تصمیم‌گیری سریع و اقدامات هماهنگ از راه دور فراهم می‌شود. در زمان بحران این سرعت در واکنش می‌تواند جان انسان‌ها را نجات داده و از زیان‌های اقتصادی جلوگیری کند.

بالشتک امنیت اطلاعات و دسترسی: داده‌ها به جای تمرکز در یک سرور فیزیکی به صورت امن و توزیع‌شده ذخیره و پردازش می‌شوند. این کار ریسک ازبین‌رفتن اطلاعات حیاتی بر اثر بلایای طبیعی یا حملات سایبری را به حداقل می‌رساند.

بالشتک شفافیت و مشارکت: پلتفرم‌های دیجیتال امکان رصد لحظه‌ای عملکرد و فرایندهای دولتی را فراهم می‌کنند. این شفافیت اعتماد عمومی را افزایش داده و مردم را به‌عنوان شرکای فعال در مدیریت بحران مشارکت می‌دهد.

درس‌هایی از سنگاپور

از تئوری تا عمل سنگاپور به‌عنوان یک رهبر جهانی در حکمرانی مجازی، الگویی عملی برای پیاده‌سازی این استراتژی ارائه می‌دهد. رویکرد این کشور بر مبنای سرمایه‌گذاری بلندمدت در پلتفرم‌های یکپارچه و هوشمند بوده است.

پلتفرم My Info: این سیستم یکپارچه امکان دسترسی شهروندان به تمام خدمات دولتی را به صورت آنلاین فراهم می‌کند. در زمان همه‌گیری کووید ۱۹ این پلتفرم به‌عنوان یک ابزار حیاتی برای اطلاع‌رسانی، پیگیری وضعیت سلامت و توزیع کمک‌های دولتی عمل کرد.

شهر هوشمند Smart Nation: سنگاپور با استفاده از شبکه‌ای از حسگرها و داده‌های کلان، مدیریت منابعی چون آب و انرژی را به صورت لحظه‌ای بهینه می‌کند. این سیستم به‌عنوان یک بالشتک ضربه‌گیر، از فشار بر زیرساخت‌ها در زمان اوج مصرف جلوگیری می‌کند.

باسخ‌گویی سریع در زمان بحران: در طول بحران‌های مالی و زیست‌محیطی، زیرساخت‌های دیجیتال به دولت سنگاپور امکان داد تا با سرعت بی‌سابقه‌ای به نیازهای جامعه واکنش دهد و خدمات حیاتی را بدون وقفه ارائه کند.

مدیریت بحران از طریق حکمرانی مجازی یک استراتژی کلیدی برای ارتقای تاب‌آوری ملی و پایداری سرزمینی است. این رویکرد مدیران را قادر می‌کند تا از یک سیستم مدیریتی واکنش‌گرا به یک ساختار پیش‌نگر و هوشمند تغییر وضعیت دهند.

سرمایه‌گذاری در این حوزه نه‌تنها کارایی اداری را افزایش می‌دهد، بلکه اعتماد عمومی را تقویت کرده و کشور را برای مقابله با چالش‌های آینده آماده می‌کند. ما به این باوریم تا با الگوبرداری از تجارب بین‌المللی موفق مانند سنگاپور یک نقشه راه ملی برای پیاده‌سازی حکمرانی مجازی تدوین شود. این نقشه راه باید بر سه محور اصلی، توسعه زیرساخت‌های دیجیتال، آموزش مدیران و کارکنان و تدوین قوانین حمایتی برای تسهیل فرایند انتقال استوار باشد. اگرچه پیش از این لازم است تا بازنگری طرح آمایش سرزمینی، مأموریت مناطق شهری و غیرشهری مطابق با نیازهای آینده و بحران‌های پیش‌رو باشد. نگاهی واقع‌بینانه به دور از هرگونه بزرگ‌بنداری و تکیه بر واقعیت صرف، نه تخیل.

خبر

۶۲ میلیون ایرانی زیر سایه گردوغبار

۶۲ میلیون نفر در کشور هر روز نفس‌کشیدن در هوای آلوده را تجربه می‌کنند» این آماری است که علیرضا زاکانی، شهردار تهران، در افتتاحیه رویداد ملی چالش‌های گردوغبار اعلام کرد. زاکانی با اشاره به تجربه‌های گذشته گفت: تهران با افزایش محسوس روزهای آلوده روبه‌رو است و این یعنی گردوغبار یک چالش ملی، اجتماعی و حتی امنیتی است. او به اقدامات شهرداری اشاره کرد و گفت: توسعه بیش از ۵۰ هزار هکتار کمربند سبز پیرامون تهران، کاشت بیش از سه میلیون اصله درخت، شست‌وشوی منظم معابر، لایروبی انهار و تجهیز ایستگاه‌های پایش کیفیت هوا از مهم‌ترین اقدامات بوده است. شهردار تهران همچنین تأکید کرد که مدیریت گردوغبار نیازمند همکاری ملی و دیپلماسی منطقه‌ای است: ستاد ملی مقابله با گردوغبار تشکیل شده و تعامل با کشورهای همسایه، استفاده از دانش و تجربه جهانی، احیای اراضی تخریب‌شده و توسعه فناوری‌های نوین پایش از اولویت‌هاست.

علیرضا زمانی، پژوهشگر و تهران شناس، در گفت‌وگو با «شرق» از تاریخچه قبرستان‌های تخریب‌شده پایتخت می‌گوید

حکایت تلخ گورستان‌های بی‌نشان تهران



نورا حسینی: تهران پر از گورستان‌هایی بوده که امروز نشانی از آنها نیست.

اما این قبرستان‌های بی‌گور هنوز زائرانی دارد که دلخوش هستند زیر آسفالت و خاک نشانی از عزیزان شان هست. خاطرم هست چند سال پیش در یکی از فرعی‌های خیابان نیاوران شهرداری قصد کرد که بازار میوه‌ای بسازد، درختان بوستانی محلی را از جا درآورد و آماده حفاری بود که اهالی صدای اعتراض‌شان بلند شد. آن زمین، گورستان قدیمی محله بسود و بازماندگان

در برابر حفاری عمیق ششوریدند. این گورستان بی‌نشان یکی از گورستان‌های صاف‌شده تهران است. اما سرنوشت قبرستان‌های تهران، از عبدالعظیم تا حسن آباد و از طرشت تا نیاوران، حکایت تلخ تخریب‌ها و تغییر کاربری‌هایی است که از قاجار و پهلوی آغاز شد و تا امروز ادامه یافته؛ توسعه‌ای از بالا به پایین که بدون نظر مردم، حافظه تاریخی و مکان‌های آیینی شهر را یکی یکی از میان برده است. در گفت‌وگو با علیرضا زمانی، پژوهشگر و تهران‌شناس، داستان برخی از این گورستان‌ها را مرور کرده‌ایم.

● ● ●

تهران گورستان‌های زیادی داشته که امروز نشانی از آنها نیست، نشانی از آنها باقی مانده است؟

قدیمی‌ترین قبرستان شناخته‌شده تهران مربوط به کشف سنگ قبری در بازار این شهر است که قدمت آن به نیمه‌های قرن ششم هجری قمری بازمی‌گردد. این سنگ قبر متعلق به فردی با نام «مولانا فخرالدین بن مولانا حیدر طهرانی» است و هم‌اکنون در صحن امامزاده زید نگهداری می‌شود. وجود این سنگ نشان می‌دهد که در آن دوره، تهرانی‌ها افرادی با پسوند «مولانا» داشته‌اند و حیات اجتماعی در این منطقه شکل گرفته بوده، هرچند اطلاعات دقیقی از آن زمان در دست نیست، اما همین نشانه‌ها حضور مردمانی با هویت مشخص را در حدود هزار سال پیش در محدوده تهران فعلی تأیید می‌کند. سابقه قبرستان‌های تهران از همین نقطه آغاز می‌شود. یکی دیگر از مناطق قدیمی، اطراف حرم حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) در شهرری است. اگرچه امروز نشانه‌ای از قبرستان‌های آن دوره باقی نمانده، اما از نظر تاریخی به‌عنوان یکی از نخستین مراکز دفن در محدوده تهران و پیرامون آن شناخته می‌شود. با این حال، بررسی جامع قبرستان‌های تاریخی تهران نیازمند پژوهشی مفصل‌تر است. به طور خلاصه می‌توان گفت پس از تبدیل‌شدن تهران به پایتخت، روند شهرک‌آوری و گسترش قبرستان‌ها وارد مرحله‌ای تازه شد. در دوره‌ای که شمیرانات جزء قضایات اطراف تهران محسوب می‌شدند، هنوز بسیاری از روستاهای پیرامونی ساختار اولیه خود را داشتند و دفن اموات عمدتاً در کنار امامزاده‌ها انجام می‌گرفت.

بخش عمده‌ای از قبور شهروندان تهرانی در اطراف امامزاده‌ها قرار داشتند. با پایتخت‌شدن تهران، مسیر شکل‌گیری قبرستان‌ها تغییر یافت. برای مثال، امامزاده بید، امامزاده یحیی و دیگر امامزاده‌های مشابه در مناطق مرکزی، به کانون‌های اصلی دفن اموات بدل شدند. در آن زمان، ساکنان به طور طبیعی در اطراف این مکان‌ها زندگی می‌کردند و قبرستان‌ها نیز همان‌جا گسترش می‌یافتند. در جنوب تهران، قبرستانی به نام «چهارده معصوم» در محدوده محله طهماسبی وجود داشت که با توسعه شهر، بخشی از آن به فضای شهری بدل شد. به‌عنوان نمونه، یکی از مسیرهای تاریخی دفن در تهران مربوط به «سر قبر آقا» و «بازارچه امین‌السلطان» بود که بعدها ساخت‌وسازهایی روی این اراضی صورت گرفت و شهر کم‌کم به سمت جنوب، یعنی محدوده نوش امروز، گسترش یافت. با ادامه توسعه، بخش‌های بیشتری از قبرستان‌های قدیمی یا از بین رفتند یا زیر ساخت‌وسازهای جدید مدفون شدند. فرایند تخریب قبرستان‌ها از دوره قاجار و پهلوی آغاز شد. در دوره پهلوی اول، ساخت فضاهای عمومی مانند باغ فردوس و دیگر تاسیسات شهری، موجب تخریب بسیاری از قبرستان‌های تاریخی تهران شد. در همان زمان، روند تبدیل قبرستان‌ها به کاربری‌های دیگر شدت گرفت، بدون آنکه مشارکت مردمی لحاظ شود. مدرک نقشی در این تصمیمات نداشتند و رضایتی هم از آن دیده نمی‌شد. ازجمله نمونه‌های شاخص، قبرستانی در شمال شرقی میدان حسن آباد امروزی است که تخریب شد تا ساختمان اداره آتش‌نشانی در محل آن ساخته شود. با در تجریش، قبرستان بزرگی که متعلق به اهالی قدیمی منطقه بود، تخریب شد و به جای آن باغ شهرداری و بیمارستان شهدای تجریش بنا شد. در همین بازه، بخشی از قدیمی‌ترین قبرستان‌های تهران در محدوده امامزاده زید نیز تخریب و دبیرستان حافظ در همان محل احداث شد. در جریان ساخت این دبیرستان، بسیاری از سنگ قبرهای قدیمی از بین رفت؛ از جمله، سنگ قبر «مولانا فخرالدین» که بیش‌تر ذکر شد، در همین زمان یافت و منتقل شد، اما محل دفن اصلی او از میان رفت. نمونه‌ای دیگر، قبر نمادین لطفعلی‌خان است که امروز وجود دارد، اما محل دفن اصلی او نیز در جریان همین ساخت‌وسازها تخریب شد.

از دوره پهلوی دوم نیز روند تخریب قبرستان‌ها با هدف توسعه شهری ادامه یافت. آیا انگیزه‌های سیاسی هم در این میان نقش داشتند؟

خیر، انگیزه‌ها صرفاً توسعه‌ای بودند. توسعه‌ای از جنس همان سیاست‌های رضاخانی، خیابان‌سازی‌ها و طرح‌های شهری در دوره پهلوی بدون نظر مردم اجرا می‌شد. مردم مجبور بودند خانه‌های خود را تخلیه کنند، بدون توجه به رضایت یا مخالفت‌شان. قبرستان‌ها نیز همین وضعیت را داشتند، به‌ویژه قبرستان‌های قدیمی که کم‌تیم مورد استفاده

قرار می‌گرفتند. قبرستان‌های امامزاده زید، شمال میدان حسن آباد، چهارده معصوم و محدوده مولوی همگی جزء این طرح‌ها بودند و تخریب شدند. در بسپاری موارد، مهلت زمانی کوتاهی برای تخریب منازل یا محوطه‌های قدیمی تعیین می‌شد، بدون فرصت واکنش برای بازماندگان اهل قبور. همین نگاه آمرانه باعث شد بسیاری از قبرستان‌های تاریخی تهران در مسیر توسعه شهری نابود شوند. حتی قبرستان‌هایی که دیگر به‌ندرت استفاده می‌شدند، نیز مشمول تخریب شدند. نمونه آن، شمال میدان حسن‌آباد یا محدوده خیابان مولوی است که قبرستان‌های آنجا جای خود را به بناهایی مانند باغ فردوس و دیگر تاسیسات شهری دادند. این تحولات بخشی از روند کلی تغییر کاربری آرامستان‌ها در تهران بود که از دوره پهلوی آغاز شد و در سال‌های بعد ادامه یافت. در همین دوره، بسیاری از خانواده‌ها، به‌ویژه طبقه متوسط و مرفه یا حتی شهروندان عادی، وصیت می‌کردند که پس از مرگ در قبرستان‌هایی مانند ابن‌بابویه، امامزاده عبدالله، حرم حضرت عبدالعظیم (ع) و دیگر اماکن مذهبی دفن شوند. به همین دلیل، قبرستان‌های اطراف این اماکن همچنان فعال و محل دفن بودند و حتی «قبرستان‌های خانوادگی» در این فضاها شکل گرفت.

قبرستان حسن آباد و محل آتش‌نشانی در چه دوره‌ای تغییر کاربری یافت؟

در دوره پهلوی اول، پیش‌تر اداره آتش‌نشانی (اطفانیه) نخستین‌بار در یک گاراژ در خیابان چراغ‌قرق (امیرکبیر فعلی) تأسیس شده بود. سپس ساختمان مستقلی روی یکی از قبرستان‌های قدیمی ساخته شد. برخی منابع می‌گویند حتی مادر رضاشاه در همان قبرستان دفن شده بود یا سر میرزا کوچک‌خان مدتی در آنجا نگهداری شده بود. اما آنچه قطعی است دفن «میرزا رضای کلهر»، شخصیت فرهنگی و اجتماعی محله سنکلیج، در همان محل بود. تا حدود ۱۵ سال پیش، سنگ قبری نمادین از رو روی دیوار ایستگاه آتش‌نشانی نصب بود، اما در سال‌های اخیر برداشته شد. پس از فوت او، پیکرش در همان محل دفن شد. تا حدود ۱۵ سال پیش، سنگ قبری نمادین از وی بر دیوار بیرونی ایستگاه شمالی آتش‌نشانی، در کنار همان ساختمان تاریخی نصب بود، اما متأسفانه این سنگ نیز در هفت تا ۱۰ سال گذشته برداشته شد و امروز دیگر اثری از آن باقی نیست. قبرستان یادشده در آن دوران، محل دفن بسیاری از اهالی محله سنکلیج و همچنین ساکنان مناطق شمالی تهران بود. با گسترش تدریجی محدوده شهری، این منطقه نیز به تهران ملحق شد. به مرور زمان، ساخت‌وسازها، تأسیسات شهری و ایستگاه‌های مختلف روی این فضا شکل گرفت و در نهایت، قبرستان به طور کامل از میان رفت. در کنار چنین نمونه‌هایی باید به قبرستان‌های محلی تهران نیز اشاره کرد. گذشته تهران سرشار از روستاهایی بود که هرکدام قبرستان مستقل خود را داشتند. اگرچه بسیاری از این روستاها در آن زمان به طور رسمی به محدوده شهر نیویسته بودند، اما در عمل با تهران پیوند اجتماعی و اقتصادی داشتند. به‌عنوان نمونه، روستای «کن» یکی از بزرگ‌ترین روستاهای پیرامونی تهران به شمار می‌رفت. روستای «طرشت» و همچنین روستای «دولاب» نیز ازجمله نقاط مهم بودند که هر یک قبرستانی ویژه خود داشتند. در شمال تهران، منطقه شمیران قرار داشت؛ مجموعه‌ای متشکل از حدود ۳۳ پارچه آبادی که امروز هرکدام به صورت محله‌های شهر در مناطق ۴، ۲، ۱ و ۵ تهران شناخته می‌شوند. در گذشته اما این آبادی‌ها از محدوده تهران جدا بودند و مردم آنها اموات خود را در همان قبرستان‌های محلی دفن می‌کردند. برای مثال، روستای طرشت دارای دو قبرستان بسیار قدیمی بود؛ یکی در اطراف بقعه سیدعبدالله طرشتی که امروز همچنان شناخته می‌شود و دیگری در حوالی خیابان آزادی کنونی، نزدیک میدان آزادی. قبرستان دوم در گذشته از بین رفت و پس از انقلاب، مرکز تلفن شهید فرد اسدی» بر روی آن ساخته شد. ازجمله شخصیت‌های شناخته‌شده‌ای که در قبرستان عبدالله طرشتی دفن شده است، می‌توان به «شاه‌قاسم» اشاره کرد که امروزه نیز یک کوچه در همان حوالی به نام او ثبت شده است. همچنین بسیاری از خاندان‌های صوفی و مرتبط با این قبرستان هم در جریان همین آرמידه بودند، اما بخش زیادی از قبور آنان تخریب شد. قبرستان دولاب نیز سرنوشتی مشابه داشت و بسیاری از قبور تاریخی آن در گذر زمان از بین رفت. در دهه ۲۰ خورشیدی، موضوع ایجاد قبرستانی عمومی در تهران به طور جدی مطرح شد. دلیل اصلی این تصمیم، پرشدن و ازدست‌رفتن ظرفیت قبرستان‌های قدیمی، ازجمله قبرستان چهارده معصوم بود. در آن آرامستان‌ها دیگر پاسخ‌گوی نیاز روزافزون شهر نبودند. ازاین‌رو، در اوایل همان دهه تصمیم به ساخت «قبرستان مسگر آباد» گرفته شد. بعدها چند نفر از چهره‌های شاخص قداییان اسلام که در آنجا دفن شده بودند، به مکان‌های دیگر منتقل شدند. خود مسگرآباد نیز پس از مدتی تغییر کاربری یافت و به پارک عمومی تبدیل شد. در میانه دهه ۴۰ خورشیدی، توسعه گسترده‌تری در زمینه آرامستان‌های عمومی شکل گرفت. بخش بزرگی از زمین‌های جنوبی تهران برای ایجاد گورستان‌های جدید اختصاص داده شد. همین اراضی به یکی از بزرگ‌ترین گورستان‌های فعال تهران تبدیل شدند؛ مجموعه‌ای که تا امروز نیز کارکرد خود را حفظ کرده و همچنان محل اصلی دفن شهروندان پایتخت است.

از چه زمانی دفن در این گورستان‌های قدیمی کم‌رنگ شد؟

از زمانی که روند شهرنشینی در تهران به‌ویژه از دهه ۳۰ خورشیدی به طور جدی آغاز شد و در دهه ۴۰ شدت گرفت، دفن اموات در قبرستان‌های قدیمی به‌تدریج ممنوع شد. در آن دوره، بسیاری از قبرستان‌ها به مرور در بافت محله‌های شهری ادغام شدند. از آن پس، کارکرد تدفینی آنها کاهش یافت و در موارد زیادی نیز به‌کلی از میان رفت. در این روند، توجه چندانی به ارزش تاریخی و فرهنگی قبرستان‌ها نشد و بسیاری از آنها هویت و کارکرد میراثی خود را از دست دادند. تقریباً همه روستاهای اطراف تهران در گذشته دارای امامزاده‌هایی بودند. در حوزار این اماکن مقدس –چه به دلیل انتساب به اهل‌بیت و پیامبر (ص) و چه به سبب اعتبار اجتماعی و دینی آنها- قبرستان‌هایی شکل می‌گرفت که محل دفن اهالی همان روستاها و مناطق بود. به‌عنوان نمونه، در شمال تهران، اهالی منطقه درکه که از نسل سیدمحمد والی به بشمار می‌رفتند، از دیرباز اموات خود را در کنار امامزاده همان محل دفن می‌کردند. در لویزان و شبان نیز دو روستای منطقه شمیران، امامزاده‌ای با عنوان «پنج‌تن» بر فراز تپه‌ای مرتفع قرار داشت. اهالی این دو روستا همچنان اجازه دفن در این مکان را دارند، البته مشروط به پرداخت هزینه و ارائه مدارکی دال بر وابستگی محلی. در جنوب تهران نیز امامزاده حسن و اطراف این مکان از دیرباز محل دفن مردم بود و در پشت آن قبرستانی وسیع وجود داشت. این قبرستان درختان کهن‌سالی مانند چنار و نارون داشت و پیرامون آن نرده‌کشی شده بود. نرده‌ها نشان‌دهنده وجود حصاری مشخص بودند و در کنار آن، مرده‌شورخانه‌ای مستقل و محدوده‌ای مجزا برای تدفین وجود داشت. در سوهانک نیز قبرستانی قدیمی وجود دارد که همچنان به صورت جداگانه حفظ شده است. برخی بخش‌های آن به‌عنوان «شهدای سوهانک» شناخته می‌شوند. از ویژگی‌های خاص این محل، وجود دو درخت سرو بسیار قدیمی است که به اعتقاد برخی، قدمت آنها به دوره‌های پیش از اسلام و حتی دوران ساسانیان بازمی‌گردد. در همین محل، قبر «احمدخان ملک‌سانانی»، نویسنده و چهره فرهنگی دوره قاجار نیز وجود دارد و حالت قدیمی خود را حفظ کرده است. ازجمله قبرستان‌هایی که به‌کلی از بین رفت، می‌توان به قبرستان جماران اشاره کرد. در منطقه ازگل نیز ساختمانی در محوطه‌ای ساخته شد که مردم آن را قبرستان خانوادگی می‌نامیدند. اهالی برای مدتی اعتراض کردند تا از تبدیل این قبرستان به فضای دیگر جلوگیری شود، اما توجه چندانی به اعتراض‌ها نشد و در نهایت این محدوده نیز به پارک یا فضای شهری تغییر کاربری یافت. این روند که در دو سال گذشته تکرار شده، بخشی از تاریخ فراموش‌شده تهران را در ارتباط با حافظه عمومی، تدفین و مکان‌های آیینی مردم این شهر نشان می‌دهد. یکی از نمونه‌های مهم آن، قبرستان قدیمی اهالی اختربانه است از شخصیت مذهبی «آخوند رستم‌آبادی» که همزمان در این محل حفظ شده و دلیل ماندگاری آن، پیکبری اهالی قشقایی ولایتی، از ساکنان و اهالی همان روستا بوده است. این مقبره به‌نوعی تنها بازمانده قبرستان قدیمی است. در میان این تخریب‌ها، قبر شخصیت مذهبی و محبوب «سیدعلی دربندی» به طور کامل تخریب نشد. گفته می‌شود پیکر وی سالم باقی ماند و سنگ قبر قدیمی او هنوز در گوشه‌ای از چهارراه شمال‌شرقی محله، میان آسفالت خیابان، پابر جاست، وضعیت این سنگ قبر نامناسب است. اما اهالی محل همچنان به آن ارادت دارند و آن را زیارت می‌کنند. در گذشته، مراسم‌های مذهبی مهم مانند نخل‌گردانی عاشورا از همین محل آغاز می‌شد و مردم شمیران تکیه‌ها و نخل‌های خود را تا قبر «سیدعلی دربندی» می‌بردند و پس از آن بازمی‌گشتند. این محل برای اهالی، جایگاهی ویژه داشت و نقش مهمی در مناسک و هویت محلی آنها ایفا می‌کرد. در مناطق کاشانک و دارآباد نیز قبرستان‌هایی قدیمی وجود داشتند که امروزه تنها بخش‌هایی محدود از آنها باقی مانده است.

محله‌های دیگر تهران هم از این گورستان‌های تخریب‌شده دارد؟

از دیگر قبرستان‌های خاص و کمتر شناخته‌شده تهران، می‌توان به قبرستان کودکان در محدوده دولت‌آباد اشاره کرد. دولت‌آباد در گذشته روستایی در میانه مسیر تهران بود و مالک اولیه آن عباس‌میرزا بود. در این منطقه، قلعه‌ای وجود داشت که روبه‌روی آن دو قبرستان کوچک ساخته شد؛ یکی از آنها امروز به بوستان «مهران» و دیگری به بوستان «مریم فرانیه» تبدیل شده است. بوستان مهران برای دفن بزرگ‌سالان و بوستان فرانیه برای دفن کودکان اختصاص داشت.

می‌توان گفت در دوره‌ای تخریب گورستان‌ها با انگیزه توسعه بود و بعد به انگیزه تجاری تبدیل شد؟

زمان پهلوی اول، بسیاری از قبرستان‌ها به دلیل طرح‌های توسعه‌ای مانند مدارس، پارک‌ها و بوستان‌ها تخریب شدند. بعد از انقلاب، برخلاف تصور برخی، انگیزه‌های تجاری عامل اصلی تخریب نبودند؛ تنها در موارد معدودی مانند امامزاده حسن و جماران، جنبه‌های تجاری دخیل بود، اما بخش عمده قبرستان‌ها به بارک، خانه‌های مسکونی یا مراکز اداری تبدیل شدند. در مجموع، روندی که از پهلوی اول آغاز شد و تاکنون ادامه یافته، حذف تدریجی حافظه تاریخی و اماکن مذهبی و قبرستان‌ها را بدون توجه به خواست و مشارکت مردم محلی رقم زده است.

یادداشت

تهران؛ نبرد نابرابر تن و سازه

علیرضا جباری‌زادگان

پژوهشگر و مدرس معماری

در تهران، بدن‌ها پیش از ذهن‌ها بیدار می‌شوند. شهری که در آن بدن‌های خسته، سازه‌های بی‌روح و فضاهای اشغال‌شده در نبردی نابرابر با یکدیگر درگیرند. در این شهر، تجربه زیستن نه از مسیر ذهن، بلکه از مسیر تن آغاز می‌شود؛ تنی که هر روز تحت فشار مترو، ازدحام خیابان و غیاب فضاهای عمومی قرار دارد. این یادداشت، روایتی است از زیستن در شهری که فضا را از انسان دریغ کرده است.

صبح‌هایی که با فرسایش آغاز می‌شوند

صبح‌های تهران تکراری‌اند؛ چهره‌هایی خواب‌آلود، بدن‌هایی فرسوده و اتوبوس‌ها و قطارهایی که از روی زمین و زیر زمین عبور می‌کنند. این شهر بیش از آنکه خانه‌ای برای زیستن باشد، به میدان برخورد بدن‌ها، اشیا و سازه‌هایی بدل شده که هر روز بر سر تصاحب فضا با یکدیگر رقابت می‌کنند. در تهران، «شهروند بودن» نه یک حق مسلم، بلکه تلاشی بی‌پایان برای یافتن جایی در میان ازدحام است.

بدن در برابر سازه

تهران را نمی‌توان با نقشه‌ها، بزرگراه‌ها یا نمودارهای توسعه‌شدنی شناخت. این شهر را باید از منظر شهروندی بازخوانی کرد؛ نگاهی که می‌کوشد معنای «بودن» را در برابر «اشغال‌شدن» بازابد. در اینجا، ادراک فضا پیش از آنکه ذهنی و آگاهانه باشد، جسمانی است. بدن شهروند، نخستین زمینه تجربه شهری است؛ بدنی که در شلوغی خیابان‌ها، تکنسای پیاده‌روها و خستگی سفرهای درون‌شهری، فضا را لمس می‌کند.

کسب‌درزیست شهری

از منظر فلسفی، «ادراک فضایی» به توانایی ذهن در درک روابط میان اشیا، موقعیت‌ها و جهت‌ها اطلاق می‌شود. اما در تهران، این ادراک با خستگی، اضطراب و گسست همراه است. فضا نه زمینه‌ای برای مشارکت، بلکه عرصه‌ای برای رقابت و بقاست. شهروند به جای آنکه در شهر ساکن شود، ناگزیر است خود را در گوشه‌ای از آن جا دهد؛ بی‌آنکه احساس تعلقی شکل گیرد.

سازه‌هایی که خاطره‌ها را می‌بلعند

آنچه در تهران شاهدیم، غلبه کامل «اشغال فضایی» بر «ادراک فضایی» است. سازه‌های عظیم، برج‌های شیشه‌ای، مجتمع‌های تجاری و بزرگراه‌های چندطبقه، نه برای مردم، بلکه بر مردم ساخته می‌شوند. فضا به جای آنکه براساس نیازهای انسانی و تعامل اجتماعی تعریف شود، توسط منطق سرمایه و ساخت‌وساز تصرف می‌شود. در نتیجه، شهروند از مرکز به حاشیه رانده می‌شود و از آفریننده فضا به مصرف‌کننده‌ای منفعل تبدیل می‌شود.

شهروندی در حاشیه فضا

شهروندان تهرانی با انبوهی از موانع برای تجربه واقعی شهر مواجه هستند؛ از محدودیت‌های تردد و فقدان فضاهای عمومی گرفته تا افت کیفیت محط زیست شهری و حذف خاطره جمعی از بافت‌های تاریخی. در چنین شرایطی، زیست شهری از معنا تهی می‌شود و مفهوم «خانه‌بودن» شهر، همان رویکردی که زمانی تحت عنوان «شهر ما، خانه ما» شعار مدیریت شهری تهران بود، رنگ می‌بازد.

نشانه‌های شهرانسانی در دل فراموشی

با این حال، تهران هنوز به طور کامل از معنا تهی نشده است. در کوچه‌های قدیمی، صدای دست‌فروش‌ها، حیاط خانه‌های جنوبی و حافظه زنده ساکنان قدیمی، نشانه‌هایی از شهری انسانی و قابل ادراک باقی مانده‌اند. این عناصر می‌توانند نقطه آغاز بازسازی ارتباط ما با فضا باشند؛ رابطه‌ای مبتنی بر مشارکت، گفت‌وگو و تعلق.

بازتعریف نگاه به تهران

تهران نیازمند بازتعریفی بنیادین است؛ نه‌فقط در سطح سیاست‌گذاری، معماری و شهرسازی، بلکه در سطح نگاه. باید شهر را نه صرفاً به‌عنوان زمینه‌ای فیزیکی، بلکه به‌مثابه میدان رابطه انسان‌دیده. فضایی که شهروند در آن احساس حضور کند، صدا داشته باشد و در ساخت آن شریک شود. شهر زمانی خانه می‌شود که شهروند در آن دیده، شنیده و حس شود.